

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس یکصد و پنجاه و پنجم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آل بيته الطاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

اگر نظر شریف رفقا باشد در جلسات گذشته صحبت در کیفیت تشخیص متقن از متشابه بود، البته این مسأله در نتیجه و به تبع مسأله فراغت قلب بود که عنوان بصری در مواجهه با دستورات امام صادق علیه السلام عرض می‌کند.

در آن راستا این مسأله مطرح شد و عرض شد که تا انسان فراغ قلب نداشته باشد نمی‌تواند به مطلب برسد و هیچ راهی نیست. تمام راه‌ها و تمام درب‌ها به روی انسان در غیر این صورت بسته است و به اندازه عمر نوح اگر روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به قیام و عبادت و تهجد برخیزد و در راه خدا انفاق کند و اگر تمام زمین از طلا باشد و آن را در مسیر رضای الهی صرف کند، به اندازه یک سر سوزن، یک میل حرکت نخواهد کرد. و تمام این اعمال و رفتار در راستای تثبیت انانیت تحقق پیدا خواهد کرد، نه در راه تزکیه؛ و تمام این مسائل و اعمال و رفتار در راستای تحکیم موقعیت نفسانی، وجود خارجی پیدا خواهد کرد نه در راستای تصفیة باطن و رشد روحانی و تجرد عقلانی، این مسأله تحقق پیدا نخواهد کرد. کار او در این مدت حداقل و حداقل است، ولی مطلب غیر از این است.

کار او در این مدت حداقل به اندازه یک دستگاه ضبط است که آن را روشن بگذارید و هر وقت نوار تمام شود خودش شروع کند به گردیدن و چرخیدن و مدام قرآن بخواند، از سوره حمد شروع کند و به سوره توحید ختم کند، چه فایده ای دارد؟ چقدر بر مقام آن ضبط اضافه می‌شود؟ بعد از یک ماه اگر قیمت ضبط پنجاه هزار تومان است، شما می‌گویید پنج میلیون می‌ارزد این ضبط، اینقدر برای ما قرآن خوانده است، می‌گویید چون یک ماه کار کرده است قیمتش ده هزار تومان هم کم شده است، این که ارزش و فایده ای ندارد، این حداقل مطلب است.

ولکن در مورد انسان مسأله بالاتر از این و خطرناک‌تر از این است، مسأله این است که در صورت عدم تربیت نفسانی و عدم رشد و تجرد عقلانی و عدم رعایت مراقبات شرعی و عدم رعایت ریاضات الهیه، نفس در مقام انانیت و نفسانیت خودش با این اعمال بدتر خواهد شد، خطر اینجاست. ای کاش این نمازها را از اول نمی‌خواند و این روزه‌ها را نمی‌گرفت و ای کاش این انفاق‌ها و این امور مستحسن جاذبه عرفی را بدون رعایت دستور و اطاعت از فرد خبیر و بصیر انجام نمی‌داد، حداقل نفسش می‌گفت ما که خرابیم. دیده‌اید بعضی‌ها را که اهل گناهند ولی دلشان پاک است؛ اسم خدای که می‌آید، گریه می‌کنند و می‌گویند خدا که می‌داند ما کارمان چقدر خراب است! اینها خیلی جلوترند از اینهایی که یک عمر نوح را به عبادت گذرانده‌اند بدون دستور و بدون رعایت موازین تزکیه و تربیت و بدون ارشاد و

دستگیری و هدایت در تحت فرد خبیر و استاد کامل. آنها از اینها جلوترند، چون لااقل در دلشان صفایی باقی مانده است. در دل اینها نوری باقی مانده است، در دل اینها یک نقطه‌ای برای اتصال باقی مانده است، در آنها اصلاً هیچ چیز باقی نمانده است. راهی در دل آنها با پروردگار هنوز موجود است، و قلب آنها هنوز برای پذیرش دستور آماده است.

ما این مطلب را در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - صدها مورد تجربه کردیم و بعد از حیات ایشان هم بیش از آن زمان این مطلب را در ارتباط با افراد مختلف و شرایط مختلف کاملاً مشاهده کردیم که چطور وقتی با افراد عادی و آنهایی که به دنبال دوز و کلک نیستند، به دنبال شیره مالی نیستند، به دنبال توجیه نیستند و به دنبال تثبیت خود نیستند، وقتی مطلبی را انسان می‌گوید این مطلب را می‌پذیرد و عمل می‌کند، آنچه را که دستور است می‌پذیرد و این قلت نمی‌کند. من مواردی را در این مدت خدمت رفقا عرض کرده‌ام، از جمله آن موارد این مسأله مهر السنة بوده است که بارها این را خدمت رفقا گفته‌ام و خیلی در موارد عدیدهای، حالا این مسأله پیش پا افتاده است. پیغمبر فرمودند که جبرائیل به من خبر داد که به امت خود دستور بدهید که مهر زنان خود را مانند مهر دخترت فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار دهند؛ این یک روایت موثق، یعنی به همان توثیقی که ما عمل می‌کنیم و بر اساس آن نماز می‌خوانیم و بر اساس روایتی که مورد وثوق است حج می‌رویم، بر همان اساس روزه انجام می‌دهیم، همان روایت و همان توثیق در مورد این روایت هم هست از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در محاسن برقی، رفقا و اهل علم بروند مراجعه کنند.

جبرائیل دستور داد به پیغمبر از طرف پروردگار که به امت خود امر کند که مهر زنان خود را مهر سنت قرار بدهند، یعنی پانصد درهم شرعی و مساوی با دویست و شصت و دو و نیم مثقال نقره احمد شاهی که معروف است در بازار، به همین مقدار. نگفت که این مربوط به زمان من است، و نگفت این مربوط به اعراب جاهلیت است، و نگفت این مربوط به مسلمانان عربستان است، و نگفت این مربوط به آنهایی است که خیال می‌کنید افراد خوبی هستند، این حرف‌ها در آن نیست؛ دو تا چهار تا. روشن و صریح آمد این مطلب را فرمود در عین حال اختیار مهر را برای افراد باز نگه داشت، هر که هر چه قدر خواست می‌تواند مهر بگیرد اصلاً صد میلیون کیلو طلا می‌خواهد.

یکی از دوستان ما اخیراً به این قضیه مبتلا شده، آمده ازدواج کرده است و حالا خود دختر می‌گوید من مهر السنة می‌خواهم من مهر نمی‌خواهم، پدر و مادرش می‌گویند چون دختر قبلی با دو هزار سکه عقد شده است، این هم به کمتر از دو هزار سکه عقد قبول نمی‌کند. و الان مدتی است که عقد شرعی کرده‌اند، منتهی همین‌طور محضری‌اش مانده که چکار کنند، قبول نمی‌کند دیگر، بالاخره محضر هم حساب و کتاب دارد دیگر، قانونی دارد همین طوری مانده، می‌گویند او که نمی‌دهد.

نمی دهد یعنی چه عقد اشکال دارد، اگر عقد بر اساس مهر کشکی بخواهد انجام شود، اصلاً در حلیت آن عقد اشکال است و محل ایراد است. باید مهر مُنَجَز باشد و صحیح باشد و متقن باشد، بگو دو هزار سکه و دو ملیون سکه، اگر با گفتن است خب بگو! این مطلب را اول کسی که مطرح کرد قبلاً من اطلاع نداشتم در زمان طفولیت، مرحوم آقا آمدند این مطلب را باب و شایع کردند و خیلی ها هم از این قضیه تبعیت کردند.

و هیچ هم پیغمبر نگفت که این برای آن زمان و آن موقع است، می توانست بگوید که این احکام برای این موقع است و برای این زمان است که درهم این مقدار قیمت دارد، می توانست بگوید که در آخر الزمان امت ما مُنَوَّر الفکر می شوند، فکرشان روشن می شود و مغزشان می شود سه من، مغزی که در زمان جاهلیت عربستان بود هشتصد گرم وزنش بود. حالا مغزها شده چهار کیلو و پنج کیلو، باد کرده و عقل ها همه رشد کرده، دیگر آن مطالب قابل قبول نیست، دیگر مسائل آن موقع برای این زمان، این زمانی که چه عرض کنم، ای کاش ما در آن زمان بودیم. چندی پیش در جلسه ای بودیم - به یکی از رفقا گفتم شما هم بشنوید بد نیست، البته این قضیه از سابق بوده است - ماشاء الله این قوانین امروزه را ببینید که به دست چه کسانی در این دنیا دارد تدوین می شود و قانونگذار در حقوق بشر و غیر حقوق بشر چه کسانی هستند، و این افرادی که دارای روشن فکری خارق العاده و تافته جدا بافته از خلقت زمان های قدیم و گذشته هستند و در عصر تکنولوژی حاضر به سر می برند نگاه کنید عقل و فکرشان چقدر رشد کرده است. که در فرانسه که مهد تفکر و حریت و آزادی تا یک وقتی تلقی می شد، حالا که کوس رسوایی آنها را همه جا برداشته است.

در این جا می آیند برای بعضی از شهرها رفت و آمد بدون قید و شرط، قانون می گذارند، یعنی چی؟ یعنی زن و مرد می تواند لخت مادر زاد در تمام خیابان ها و در تمام فروشگاه ها و در تمام معابر و در دیدگاه پسر، بچه، کودک و بزرگ می تواند ظاهر بشود و می شود و الان که من صحبت می کنم الان می شود و هر که می خواهد برود و ببیند الان موقعش است، بروید ببینید که من راست می گویم یا دروغ می گویم. صحبت از آن حیواناتی نیست که دارند این کار را انجام می دهند، آنها حیوان هستند، آنهایی که در زمان تکنولوژی زن لخت مادر زاد، ساک به دست می گیرد و در سوپر مارکت نخود و عدس بر می دارد، او الاغ است و در او حرفی نیست.

صحبت در آن قانونگذاری است که در مجلس این قانون را تدوین می کند، بحث راجع به آن افراد است. آنهایی که می آیند و این مسائل را تدوین می کنند، می گویند که عجب این دین اسلام برای هزار و چهار صد سال پیش است و الان ما فکرهای مان باز شده است. اگر آن موقع چند تکه لباس هم به خودمان آویزان می کردیم، الان همان را هم در می آوریم تا مردم ببینند چه خبر است. اینها افرادی هستند

که در این زمان [عصر تکنولوژی زندگی می‌کنند!!] حالا قوانین دیگری که در انگلیس و امثال ذلک مثل هم جنس بازی هست بماند. از کجا بگوییم از بالایشان یا پائینشان، بالایشان هم مثل پائینشان است و پائینشان هم مثل بالایشان. این به جای سلول‌های مغزی گچ در کله اش ریخته است. این آقا به جای عقل، شیطنت و نفسانیت و اوهام در مغزش خالی کرده است نه تفکر آزاد و إلا کدام آدمی است که این قدر از نظر درک ارزش‌ها و درک ملاکات به آنچنان مرحله از انحطاط و سقوط برسد که حاضر شود لخت مادر زاد زن و مرد چهل و پنجاه ساله در مقابل بچه چهار پنج ساله بخواهد نمایان شود؟

کدام جانوری چنین درک و شعوری برای او حاصل و پیدا می‌شود؟ و نه تنها در آنجا، در خیلی جاها هم اینطور است، فقط اختصاص به آنجا ندارد. این مسأله که پیغمبر می‌آید و می‌فرماید که مهر زنان امت من مهر السنة است و جبرائیل می‌گوید که این دستور از ناحیه پروردگار برای امت تو الی یوم القيامة است. حالا ما جزو امت پیغمبر هستیم یا نه؟ بالاخره تکلیف‌مان را روشن کنیم هستیم یا نیستیم. حالا برای اینکه به این مسأله عمل نکنیم، و برای این که به خواست‌های خودمان عمل کنیم و در مقابل دستور رسول خدا بایستیم و او را با لگد به کناری پرتاب کنیم، حالا برای اینکه در مقابل سنت رسول خدا اظهار قدرت کنیم و برای این که آنها را به کناری بگذاریم، می‌آییم و شروع می‌کنیم به توجیه کردن. آقا این قضیه مال آن موقع است و چه ربطی به این موقع دارد، اوضاع و زمانه عوض شده است، دیگر اعتمادی نیست و با این حرف‌ها باید اعتماد را جلب کرد و از این مطالب؛ آن موقع با پانصد درهم یک خانه می‌دادند.

البته آن موقع هم پانصد درهم منزل نمی‌دادند، آن موقع اصلاً پانصد درهم ارزش نداشت که با آن زمین بدهند. مثل اینکه بروید در بیابان و در کویر لوت بگویید من هر متر این کویر لوت را به تو دو قران می‌فروشم. می‌گوید: مگر من خل هستم که دو قران بدهم و بیایم اینجا، راست می‌گویی بیا در تهران و در خیابان زعفرانیه متری دو قران به من بده و الا رفتن در کویر لوت و شوره‌زار متری ده شاهی هم خلاف تعقل است. آن موقع هم مسأله همین طور بود؛ همه زمین داشتند، همه منزل داشتند، آن موقع اصلاً اجاره نشینی نبود. مرحوم آقا می‌فرمودند در نجف که بودیم، آن موقع مسأله طلاب و رفقایشان خیلی فرق می‌کرد، خودشان هم در آنجا چند سالی مستأجر بودند. می‌گفتند یکی از این رفقای ما که خیلی مسأله برایش سخت شده بود، آمد جلوی گنبد ایستاد و گفت یا علی! هر بلایی که بر سرت آمده قبول دارم، خلافت را غصب کردند قبول داریم، و زنت را تکه تکه کردند قبول داریم؛ ولی مسأجرى تا به حال نکشیدی، این درد مستأجرى را ما کشیدیم. در روایت هم نداریم که ائمه مستأجر بودند، آن موقع همه این طور بودند، آن موقع منزل‌ها کوچک بود و همه منزل داشتند.

این مسأله، مسأله‌ای است که از نهاد هر فرد در ارتباط با رعایت موازین و رعایت دستورات برمی‌آید که شخص چقدر خودش را در قبال این دستورات مطیع احساس می‌کند و خودش را دارای استقامت و احکام و اتقان نفسانی احساس می‌کند و قضیه به این برمی‌گردد. حالا به آن آدم عوام، به آن آدمی که دنبال مطلب هست - البته همه هم اینطور نیستند - وقتی این را می‌گوییم، می‌گوید: چشم ما به حرف شما اعتماد می‌کنیم و شما معتمد ما هستی. آیا روز قیامت می‌توانی پاسخ این حرفت را بگویی؟ می‌گوییم: بله! ما می‌توانیم پاسخ حرفمان را بدهیم. چون حرف حرف رسول خدا است و سندش هم این است و از طرف امام کاظم هم نقل شده است. من جواب نمی‌دهم، موسی بن جعفر علیه‌السلام باید جواب بدهد، موسی بن جعفر هم حسابش جداست. می‌گوییم دو دوتا، چهارتا؛ می‌گوید: پذیرفتم و عمل می‌کنیم. از آن طرف او را نگاه کنید، می‌گوید: نه خیر! این حرف‌ها معلوم نیست باشد، آدم که به یک روایت عمل نمی‌کند و مطالب و قضایای اجتماعی که این‌طور نیستند و...

من در مجلس عقدی بودم یک آقای شروع کرد با ما به پرخاش کردن. می‌گوییم: آقا شما روایت موسی بن جعفر را دیده‌اید؟ می‌گوید: آقا ول کن این حرف‌ها را، شما می‌روید در اینجا من گرفتار می‌شوم. ول کن این حرف‌ها را یعنی چه؟ یعنی موسی بن جعفر نعوذ بالله یعنی هیچ چیز! انگار نه انگار هست، آن آدم، آدم نفهم و بی شعوری است؛ من که نمی‌توانم دهان خودم را به هر مسأله نجسی باز کنم و زبان خود را به هر مزخرفی بگردانم. این که می‌گوید این حرف‌ها را ول کن یعنی موسی بن جعفر و پیامبر اکرم و صدیقه طاهره را ول کن معنایش این است. بیا ببین امروزه اجتماع و مردم به دنبال چه چیزهایی می‌گردند، همراه مردم باش. امام و امام زمان کیست؟! برو پی کارت، کی دیده و کی شنیده و کی خبر آورده... بعضی‌ها ظاهر می‌کنند و بعضی‌ها هم در دلشان می‌گویند. آن می‌شود... **فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ ...** **﴿آل عمران، 7﴾** و نظایر این مطالب زیاد است. لذا این فرد هر چه بر سن و عمرش بگذرد، غیر از بُعد از رحمت الهی نصیبی ندارد و هر روزی که بر زندگی او بگذرد با این روشی که در پیش گرفته است، گرچه به صورت ظاهر در مقام تبلیغ دین است؛ ولی به صورت باطن در مقام تبلیغ دین عمر و ابوبکر است شکی در این مسأله نیست. دارد آنها را تبلیغ می‌کند، گرچه به زی و تشابه با حق در آمده است.

لذا در مورد فراغ قلب، شرط اساسی برای حرکت انسان آن است که فراغ قلب داشته باشد؛ یعنی هر چیزی که برای او پیش آمد را باید بپذیرد. موضع نباید بگیرد، زندگی خود و دیگران را نباید خراب کند، در قبال مطلب حق نباید موضع بگیرد، نفس خودش را باید صاف نگه دارد تا اینکه بتواند به مطلوب برسد و بتواند عبور کند و با این عبور، افعال و عبادات او جایگاه خودش را پیدا کند، تا به حال جایگاه نداشته است و روی هوا بوده است **وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿الفرقان، 23﴾** تمام کارهایی را که انجام داده‌اند در روز قیامت احضار می‌کنیم و همه را به او نشان می‌دهیم، خیال نکند

از دیدگان ما مخفی است و خیال نکن نمازهایی را که در نیمه‌های شب می‌خواندی از دیدگان ما مخفی است، بیا نمازهایت را ببین، خیال نکنی آن روزه‌هایی را که می‌گرفتی نمی‌دیدیم، همه آن روزه‌ها ثبت است ولی ببین چگونه با این‌ها برخورد می‌کنیم. آن انفاق‌هایی را که می‌کردی، خیال نکنی از دیدگان ما مخفی بوده است، انفاق و روزه و نمازهایت نوشته شده است، صحبت‌های متواضعانه خودت با مردم نوشته شده است، ارشادهایت که این کار را بکنید و این کار را نکنید نوشته شده است، مجالسی را که برای مردم صحبت می‌کردی و همه می‌گفتند: به به! و چه چه! چه مطالبی حضرت آقا می‌فرمایند - حضرت آقایی که می‌بندند به آدم - همه اینها نوشته شده است، بنده خودم را می‌گویم و اول مخاطب خود ما هستیم. نه اینکه آنجا بیاوریم دزدی را مطرح کنیم، دزدی که مطرح کردن ندارد و دزدی که دزدی است، زنا که مطرح کردن ندارد، قمار بازی و شطرنج بازی که مطرح کردن ندارد، شرب خمر کردن که مطرح کردن ندارد، اینها معلوم است حرام است، چه چیزی را خدا می‌خواهد هباً مثوراً کند، خدا دزدی را می‌خواهد بیاورد و به هوا بدهد؟ دزدی که دزدی است و به هوا رفتن ندارد.

اصلاً چیزی نیست که بخواهد مورد ارزیابی قرار بگیرد، از اول معلوم است که کتک و چوب پشت سرش هست، چیز خاصی در آنجا نیست. قمار بازی و غیبت کردن و تهمت زدن به مردم و بین دو نفر را به هم زدن که مطرح کردند ندارد.

از زنا و سرقت بدتر این است که انسان بین دو مؤمن را به هم بزند و خدا از این عمل نمی‌گذرد؛ از زنا و سرقت می‌گذرد، آنچه را که از آن نمی‌گذرد افساد ذات البین است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصیتشان فرمودند: **الله الله في اصلاح ذات بینکم** «خدا را در نظر بیاورید در اصلاح بین خودتان و هیچ چیزی بدتر و موبق‌تر از افساد بین دو مؤمن نیست. دو مؤمن با هم خوب هستند رفتارشان و دیدگاهشان با هم خوب است، انسان بیاید و بگوید می‌دانی پشت سرت چه گفت؟ خبر داری؟ بعد هم به دیگری بگوید، می‌دانی چه گفت؟ آن دیدگاه صاف و آن دیدگاه بی‌غلّ و غش و پاکی که بین دو نفر بود، انسان آن دیدگاه و منظر را به دیدگاه فاسد تبدیل کند، خدا از این یکی نمی‌گذرد؛ با مغز به جهنم می‌اندازد و تمام عباداتی را که انجام داده با پتک می‌کوبند در مغز این آدم در روز قیامت، بین دو مؤمن را خراب کند. به عکس اگر انسان بیاید بین دو مؤمنی را که به واسطه بعضی از مسائل، نقار دارند را جمع کند و آشتی بدهد، از این یک چیزی به او بگوید از او هم به این چیزی بگوید حالا بر فرض هم که نبوده عیبی ندارد برود بگوید، دروغ هم بگوید عیب ندارد که در فلان مجلس بودیم و فلانی تعریف را کرد، او هم کم کم یک دفعه و دو دفعه و سه دفعه و یک ماه که می‌گذرد می‌بیند اصلاً برای چه با این بدم، کم کم مسائل از بین می‌رود.

هیچ چیزی راه انسان را بهتر از اصلاح ذات البین باز نمی‌کند این کلام مرحوم پدر ما بود. ببینید احکام سلوک و عرفان چیست. ببینید زندگی و اجتماع در سایه کدام تربیت می‌تواند رشد پیدا کند آن تربیت یا این تربیت، آن نحوه عمل کردن یا این نحوه عمل کردن، آن نحوه رفتار کردن یا این نحوه رفتار کردن. در یک مجلسی نشسته بودیم و مرحوم آقا و مرحوم حداد هم نشسته بودند - خیلی وقت است ولیکن این قضایا در ذهن من هست - یک نفر از دوستانشان آمد از یک نفر یک حرف بزند. یک دفعه آقای حداد گفتند: این مطلبی را که شما می‌خواهی از این فرد بگویی، آیا بر ارادت ما به او می‌افزاید یا از ارادت ما نسبت به او کم می‌کند؟ یک دفعه طرف خشکش زد، خب معلوم بود چه می‌خواست بگوید.

ایشان می‌گویند ما که حرف را نشنیدیم، تو نقل می‌کنی و تو واسطه هستی برای چه این حرف را می‌زنی؟ چرا خجالت نمی‌کنی؟ او به ما یاد می‌دهد والا او که از ملک و ملکوت عالم اطلاع دارد، آن کسی که به دوستانش می‌گوید در کره ماه هم باشی و هر عملی انجام بدهی، می‌آورم و می‌گذارم جلویت و راست هم می‌گوید و نشان هم داده است و دروغ هم نگفته و ادعا هم نکرده و کلاه هم سر مردم نگذاشته است، ثابت هم کرده است و همه هم می‌دانند و در این هم شکی نیست، بالاتر از این. او این حرف را می‌زند برای چه کسی؟ برای ما. ایشان می‌فرماید این مطلبی را که الان می‌خواهی نقل کنی بر ارادت ما می‌افزاید یا از ارادت ما کم می‌کند؟ اگر کم می‌کند برای چه می‌گویی؟ به چه درد دین و دنیای ما می‌خورد، غیر از آشفته شدن خیال و تشویش ذهن چه نتیجه‌ای برای ما دارد؟ الان شما نسبت به من فکری می‌کنید و فرض کنید یک فکر بدی، یا حق با شما هست یا نیست، ولی در هر صورت فکر، فکر بدی است. آیا من مطلع بشوم از فکر شما برای من مفید است یا مطلع نشوم؟ وقتی شما هنوز به زبان نیاوردید و این را به من نگفتید و این مسأله اظهار نشده و فاش نشده است و حالا یک جا این قضیه صحبتی شده است و از دهان طرف در رفته به قول ما، حالا من بلند شوم و بروم به آن طرف بگویم فلانی چه نشسته‌ای، ای وای! برخیز و بین در فلان جلسه، او درباره تو این را گفت، تمام شد، این ذهن دیگر شروع می‌کند، کارخانه که استارت را می‌زنند راه می‌افتد، همین‌طور چرخ دنده‌ها و اینها مثل لوکوموتیو، شروع می‌کند راه افتادن و عجب او این را گفت، پس منظورش این بود، پس آن موقع هم این کار را کرده بود و من نفهمیدم، پس آن موقع هم که این حرف را زده بود [فلان چیز مد نظرش بوده] و دیگر شروع میکنند به راه افتادن... بابا بایست چه خبر است؟ شروع می‌کند رفتن و نمی‌ایستد، لوکوموتیو را شما روشن کنید روی ریل هم هست، چراغ قرمز و ترافیک هم ندارد. وقتی روشن می‌شود، صاف راه می‌افتد و می‌رود، حالا وسط راه قطار و انسانی هم بود می‌زند و راننده هم که ندارد، می‌رود و همه چیز را خراب می‌کند. اولاً به آن شخص می‌گویند تو غلط کردی آمدی چنین حرفی را زدی و خدا پدرت را درمی‌آورد. ثانیاً به این می‌گویند این که این حرف را زده معلوم است که انسان

نامیزانی است. تو چرا دیگر دنبالش را می‌گیری؟ شاید از دهانش درآمده و شاید عصبانی بوده و شاید یک چیز دیگر می‌خواسته بگوید، خیلی خب شنیدی تمام شد.

خودم از مرحوم آقا شنیدم در جلسه‌ای که فرمودند غیبت کردن حرام است، غیبت کردن، انسان غیبت کسی را بکند و حرام تر از آن این است که آن شخصی که این غیبت را کرده بلند شود و بیاید برود پیش آن شخص و بگوید آقا من را ببخش من غیبتت را کردم. چرا؟ چون غیبت را کردی و غلطی کردی، این غلط را کردی و این عمل حرام را انجام دادی و باید بروی توبه کنی و دیگر از این غلطها نکنی. إِنَّ الْغِیْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا هَمِّ دَارِیم؛ ولی گناه بدتر از آن هم این است که فعلا که هنوز این غیبت تو به گوش او نرسیده چرا می‌روی ذهن او را آشفته می‌کنی و چرا این ذهن را خراب می‌کنی.

بله! اگر به گوش او رسید باید بروی و حلالیت بطلبی و بگویی مرا ببخش و دیگر از این غلطها نمی‌کنم. ولی هنوز که به گوش این فرد نرسیده، هنوز که این فرد ذهنش و دلش نسبت به تو آلوده نشده است و هنوز این ظرف ذهن او نسبت به تو صاف است و کدر نشده است، و تو غیبت این را پیش شخصی کردی و او هم یک آدم عاقلی بود و این مطلب را در خود نگه داشت، برای چه بگوییم به فلانی، اشتباهی کرده. و ممکن است این قضیه از بین برود و مطرح نشود، این ذهن همیشه صاف است این ذهن همیشه پاک است نسبت به او و او هم حالا یک غلطی کرده و توبه کرده و تمام شده و حالا هم با هم رفیقیم تمام شد رفت دیگر. دنبالش را گرفتن نداره و تمام می‌شود و مسأله از بین می‌رود. ایشان می‌فرمودند: گناه کسی که این حرف را می‌گوید از کسی که آن غیبت را کرده بیشتر است، چرا؟ چون دل این را خراب می‌کنی، بالاخره اگر چه به او بگوید که مرا ببخش ولی دیگر تا آخر عمر یک چیزی در دل او باقی می‌ماند، آن بد است و ضرر دارد.

چرا انسان یک ظرف صاف و یک ظرف زلالی را که خدا برای او قرار داده است در دل او، در آن ظرف اشیای خبیثه و کثیفه و کدر قرار دهد، این تا آخری که با این است گرچه نسبت به هم علاقه دارند و صحبت می‌کنند، ولی تا این را نگاه می‌کند این در آن مجلس حساب ما را رسید و آن قضیه و فلان مجلس این کار را کرد، چقدر این کار زشت است.

این روش، روش عرفا است. این روش، روش اولیا است. روشی که همه را در تحت لوای توحید جمع می‌کند نه مانند روش‌های دیگر که از تحت لوای توحید همه را پراکنده می‌کند و همه را به سمت خود می‌برد و همه را در موضع خود تثبیت می‌کند. این برای خودش یک دکان و آن یک خیمه و آن یک قصر و همه برای خودمان و هیچ کس نباید در این حریم وارد بشود؛ این روش، روش اهل اله نیست؛ این روش، روش اولیای خدا نیست و این روش، روش اهل بیت نیست.

لذا عنوان می‌گوید که من قلب خودم را فارغ کردم. یعنی هر چه در قلب خودم بود، آن‌ها را کنار ریختم تا بینم صاف صاف صاف حضرت چه می‌خواهد به من بفرماید. موضع خودم را در قبال حضرت آمدم روشن کردم که من تکلیفم با حضرت چیست؟ آیا بپذیرم آیا نپذیرم؟ سی درصدش را بپذیرم؟ بینم تا کجا زور دارد و فشار تا کجا هست، تا آنجا بپذیرم و بعد ولش کنم؟ نه! آمد و گفت: و فرغْتُ قلبی. خدا باید کمک کند، واقعا این‌ها همه دست خداست و خدا باید انسان را دستگیری کند که انسان همیشه چنین حالتی را برای خودش نگه دارد. اگر کسی همیشه چنین حالتی را داشته باشد، حتی اگر مطلبی به حسب ظاهر به او نرسد از راه باطن می‌رسد به شرطی که این حالت را داشته باشد. اما اگر کسی این حالت را نداشته باشد، صد هزار مجلس عنوان بصری بیاید فایده ندارد، صد هزار مجلس روضه سیدالشهداء برود فایده ندارد، می‌گویم: صد هزار، یک میلیون هیچ فایده ای ندارد؛ فقط زحمتی است در آمدن و رفتن بنزین مصرف کردن و وقت تلف کردن و نتیجه‌ای نبردن، هیچ فایده ای ندارد.

کسی که می‌آید در مجلسی که در آن مجلس ذکر خدا هست، باید قلبش را صاف کند و پاک کند از آنچه که موجب عدم ورود نور اله است، از آنچه که موجب مانعیت ورود ملائکه هست در این دل؛ چون این حالتی که برای انسان حاصل می‌شود، این نورانیتی که برای انسان می‌آید و این روحانیتی که برای انسان حاصل می‌شود، این‌ها توسط ملائکه ربوبی است که می‌آیند و بر قلب ما نازل می‌شوند همان طور که بر قلب انبیاء نازل شدند. منتهی آن وحی است و این یک چیز دیگر است؛ وحی برای انبیاء است و برای ما نیست. ولی نزول ملائکه همان طور که بر آنها بوده است، برای هر فردی که در مقام اخلاص و تصفیه هست هم خواهد بود. به همان کیفیت وارد می‌شوند بر قلب و آن اثر معنوی و روحانی و تجردی را که موجب قطع علاقه انسان است از تعلقات دنیوی، آن اثر را در قلب می‌کارند. یک مجلس، یک اثر، مجلس دوم اثر دیگر و یک حرکت در خیابان یک اثر، یک حرکت در منزل یک اثر، یک تلفن یک اثر و یک گوش دادن، مداوم این اثرها یکی پس از دیگری می‌آید و دست من و شما نیست.

این‌هایی که شما احساس روحانیت می‌کنید در مجلس سیدالشهداء، در مجلس اعیاد و شهادت اهل بیت عصمت، در مجالس وعظ و موعظه، در مجالس ذکر، در مجالس تصفیه، این حالاتی را که مشاهده می‌کنید دست خود شما نیست، از جای دیگر است. ملائکه در آن موقع آمده‌اند و با قلب شما ارتباط برقرار کرده‌اند. بودند و بودم در مجالسی در زمان مرحوم آقا که وقتی حالتی پیش می‌آمد در آن واحد، چند نفر می‌گفتند که ما این مطلب را درک کردیم، او هم می‌گفت من همین را، و او هم می‌گفت من همین را درک کرده‌ام؛ چهار نفر و پنج نفر و دو نفر و سه نفر یک مطلب را به یک نحوه و یک کیفیت درک می‌کردند. این از کجا آمده است و این که ارتباطی به آن ندارد، این از کجا آمده است، این حال خوش و این ورود معنا نه فقط صورت؛ این ورود حالت معنوی و درک این معنا که اگر صد کتاب

بخواند یکی را نمی‌فهمد، این ورود این جنبه معنوی و درک این مسأله عقلانی و روحانی مگر از طرف خودش است؟ از جای دیگر باید بیاید، چون به آنهایی که مستعد هستند یکسان تقسیم شده است. البته افراد هم مراتب مختلفی دارند ممکن است یکسان باشد، ممکن است یکی بیشتر باشد ممکن است.... ولی این مسأله حکایت از این می‌کند که یک دستی در پشت پرده و بر غیب، این مسائل را تدبیر و کنترل می‌کند عکس این مسأله هم دقیقا وجود دارد. عکس این مطلب هم وجود دارد؛ کسی که در مجلس غیبت است، در مجلس غیبت که دیگر ملائکه هم نیستند، کسی که در مجلس تهمت برود، ملائکه آنجا نیستند؛ کسی که در مجلس پرخاش برود و سب مؤمن برود ملائکه آنجا نیستند؛ وقتی وارد مجلس شدی دیدی این حرفهاست، از همان دم در برگردید، در را باز نکرده برگردید. بعضی از دوستان و رفقای ما تعریف می‌کردند و می‌گفتند: ما گاهی اوقات در بعضی از مجالس که می‌رویم، همین‌که نزدیک آن خانه شدیم می‌بینیم به هم ریختیم، از همان جا به تا کسی می‌گوییم برگرد ما به مقصود رسیدیم. در منزل را وقتی باز می‌کنیم، کدورت آن فضا می‌آید می‌گیرد، یک چیزی عادی است. همه شما هم شاید این مطلب را بارها احساس کرده باشید و هر قدر انسان به آن نقطه تجرد نزدیک‌تر بشود این حالت در او قوی‌تر خواهد شد. حالا می‌گویند این حرف‌ها چیست؟ این حرف‌ها چیست، یعنی چه؟ مردم بی‌هوش هستند و حرف و مطلب و راه درست است. اگر کسی نمی‌فهمد، تقصیر صاحب خانه چیست؟ اگر کسی این‌ها را درک نمی‌کند، تقصیر قواعد و مبانی عالم ربوبی چیست؟ یک بنده خدایی می‌گفت: ما مسؤول نفهمیدن مردم که نیستیم، مردم بروند خودشان بفهمند و اینکه کسی نمی‌فهمد، ما مسؤول آن نیستیم.

و بر این اساس، تمام قوانین و احکام اسلامی تشریع شده است؛ اصل و اساس این است و محور این است، بر اساس نورانیت و بر اساس ظلمانیت. شما در مجلسی که شطرنج بازی می‌کنند، بروید و ببینید در آنجا ملائکه هستند، بروید و امتحان کنید، ببینید آنجا می‌توانید قرآن بخوانید، یک عده دارند شطرنج و قمار بازی می‌کنند و شما هم قرآن بخوانید و حال پیدا کنید و نماز بخوانید. ظلمت به آسمان می‌رود از این مجالس، به آسمان می‌رود. در مجلسی که زنا است ببینید شما می‌توانید قرآن و نماز بخوانید؛ در مجلسی که دارند غیبت می‌کنند و نشسته‌اند و دارند برای هم دیگر توطئه چینی می‌کنند، فردا فلان کار را بکنیم و پس فردا فلان کار را بکنیم و فلان مطلب را در روزنامه بنویسیم، بروید و ببینید خدا آنجا پیدا می‌شود؟ اسم مان را هم مسلمان گذاشته‌ایم خیر سرمان. بروید ببینید در این مجالس خدا پیدا می‌شود و ملائکه می‌آیند یا ملائکه رفتند چه چیز جای آن می‌آید؛ دیو می‌آید و شیطان می‌آید، جنود ابالسه می‌آیند در آن جا.

سیدالشهداء علیه السلام فرمود: **إِسْتَحْذُوا عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانَ**. آنهایی که رفتند و دختر پیغمبر را کشتند و تکه تکه کردند، می دانید برای چه کردند؟ برای اسلام کردند! برای اسلام دختر پیغمبر را هم می کشیم! هر که می خواهد باشد دختر پیغمبر را هم تکه تکه می کنیم، محسنش را هم سقط می کنیم. خاک بر سرها برای چه؟ برای دو روز خلافت، می ارزد؟ احمقها! والله برای امیرالمؤمنین نمی ارزید که یک مورچه را زیر پایش له کند، برای اینکه دو سال به خلافت برسد والله نمی ارزید. خودش مگر نمی گوید، دروغ هم که نمی گوید، امیرالمؤمنین دروغ می گوید؟ که اگر کلید آسمانها و زمین را به من بدهند - احمق! نه دو سال خلافت عربستان آن هم نصفه کاره اش را، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا - که یک گندم را از دهان مورچه دریاورم، ارزش ندارد؛ یک گندم، یک مورچه. آن وقت بلند می شوند و می آیند دختر پیغمبر را این طور تکه تکه می کنند، برای چه؟ بیعت با خلیفه رسول خدا! خاک بر سر آنها و خاک بر سر آنها که واقعا دیدند این مسائل را و این جریانات را و همین طور مثل گوسفند و الاغ نگاه کردند و چه بسا تأیید کردند.

یعنی این قدر انسان باید از همه ارزش ها تهی بشود، ببر و پلنگ این کار را نمی کنند، آقا پلنگ و گرگ رحم می کنند، آنها هر کسی را نمی درند و هر کسی را از بین نمی برند، آنها می فهمند. بارها قضایایی در این زمینه اتفاق افتاده که انسان [متعجب می ماند]، بعضی از دوستان ما نقل می کنند می گفتند ما وقتی که چند نفر رفته بودیم در جایی - یک قضیه ای است که نمی دانم گفته ام یا نه. سال های پیش بود، یکی از افراد که الان حیات دارد از متسبین به خود ما هم هست، ایشان می گفت - در یک سفر تفریحی و کوه نوردی در کوه های طرف های خرم آباد. می گفتند: با چند نفر از دوستان مان یک روز جمعه ای رفتیم، رسیدیم به جایی که دو راه شد، یکی از این طرف و یکی از آن طرف و وسط دره بود، یک عده از این طرف رفتند و ما از این طرف رفتیم. آن طرف که چند نفر رفتند بعد از گذشت ده دقیقه، دیدیم یک پلنگ آمد از بالا می آید به طرف اینها، دقیق آمد در همان جایی که اینها بودند. گفتیم دیگر قضیه تمام شد و یک پلنگ آمد تمام اینها **كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرَ** مرگ را بر بالای سر خودشان می دیدند و حدود پنج شش نفر بودند و ما هم می دیدیم و می گفتیم مسأله تمام است دیگر. می گفت این پلنگ آمد یک نگاه به این اول کرد و رفت؛ آمد به دوم رسید یک نگاه کرد و رفت؛ این حیوان ها! به سوم رسید، همه را هم ما تماشا می کردیم و ناقل این قضیه الان هم وجود دارد یکی از بستگان نزدیک ما هم هست. می گفت داشتیم می دیدیم به پنجمی یک نگاهی کرد، سرش را پایین انداخت و دوباره سرش را پایین انداخت، دو سه مرتبه این قضیه تکرار شد، ولی در عین حال باز سرش را انداخت پایین و رفت. همین که این رفت یک مرتبه این پنجمی - بابا رفت دیگر چکارش داری - در حالت تهاجمی یک لگد زد به این حیوان و این حیوان را از بالا پرت کرد پایین.

ببینید! آن نگاهی که حیوان می‌کرد برای این بود، حیوان این کار را نمی‌کند؛ و می‌گفت وقتی که رسید پایین صدای ناله او و صدای از بین رفتنش را ما شنیدیم. می‌گفت سال بعد قسم می‌خورد سال بعد همین مسأله تکرار شد، آمدیم حرکت کردیم البته می‌گفت من در این قضیه نبودم و دوستان نقل کردند، در قضیه دوم نبود ایشان، آنها رسیدند به همان نقطه، همان جایی که این پلنگ را انداخت یک مرتبه سنگ از زیر پایش در رفت و سقوط کرد مثل همان پلنگ، همین شخص. کار خدا حساب دارد و دنیا همه حساب است، پلنگ حیوان است ولی وقتی که از تو گذشت چرا زدی و از بین بردی او را؟ حیوان این کار را نمی‌کند آن وقت اینها می‌آیند چه کار می‌کنند؟

برای خلافت، برای بیعت! برای آن چیزهایی که الان علمای ما دارند افتخار می‌کنند به آن خلافت‌ها، این شیعه‌های بدتر از سنی متعصب و دارند خلافت خلفا را مشروع می‌دانند و مقبول می‌دانند و خلافت ابوبکر و عمر را از افتخارات اسلام می‌دانند. خاک بر سر هر کسی که بیاید و در مقابل حق و مکتب اهل بیت با بیان خودش و با قلم خودش بخواهد ضربه‌ای بزند، خدا اینها را با همان ابوبکر محشور بگرداند و با همان عمر محشور بگرداند. در حق اینها گمان نمی‌کنم اینها دیگر قابل هدایت باشند، با این وضع و این سن بعید است قابل هدایت باشند؛ دعا در حق اینها همان است که خدا با ابوبکر و عمر محشورتان بگرداند. آن وقت این خلافت باعث می‌شود که دختر پیغمبر را تکه تکه کنند و دختر پیغمبر را بکشند، امیرالمؤمنین را به آن وضعیت دریاورند. همین! این می‌شود چی؟ این می‌شود همان عملی که ما اینها را در روز قیامت می‌آوریم. دختر پیغمبر را می‌کشید و می‌روید جای پیغمبر نماز جماعت می‌خوانید! خیال کردید قضیه تمام است مسأله دیگر تمام شد. بچه‌های پیغمبر را یتیم می‌کنید و بعد بلند می‌شوید روی منبر پیغمبر می‌روید و موعظه می‌کنید؟ این رسمش است؟ این مردانگی است و این مروّت است؟ خدا این عمل را روز قیامت می‌آورد؛ نمازها را می‌آورد، منبرها را می‌آورد، این جهادها و فتوحاتی که برای گسترش اسلام است را می‌آورد، حکومت‌ها و قضاوت‌هایی را که انجام می‌شود را می‌آورد.

اینها را که می‌خواهم عرض کنم خدمت شما نمی‌دانم در جلسه امروز می‌رسیم یا نه، این برای همین مسأله تشابه نفسانی است که به دنبال آن هستیم برای او این مسائل را می‌خواهم عرض کنم که خوب این قضیه در ما جا بیفتد و بدانیم که مطلب چقدر خطیر است، به سادگی نگذریم، اینها را خدا می‌آورد، ... فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿الفرقان، 23﴾ نماز می‌خواندی، روز قیامت می‌آوریم، نماز هباءً منثوراً؛ به تو می‌گوییم که تو در مسجد پیغمبر نماز خواندی، بالاترین جایی که می‌شود در روی کره زمین به حساب آورد، مسجد پیغمبر در کنار رسول خدا، ولی فایده‌ای ندارد می‌بریم هوا، وقتی که باد می‌آید دیدید؟ این پنبه‌ها و این چیزها چنان روی هوا می‌رود و می‌چرخد که اصلاً اثری نمی‌ماند. گاهی اوقات می‌شود که

وقتی باد می آید، یک کوه رمل را از یک جا بر می دارد و می برد یک جا یک دفعه آدم نگاه می کند و می گوید تپه کجاست؟ تپه ای دیگر وجود ندارد، هباً منشورا یعنی این؛ یعنی هیچ چیز برای انسان نمی ماند، روزه هایی که می گیرند، اینها روزه می گرفتند نه اینکه نگیرند، روزه می گیرند همه هباً منشورا، اول بر صحیفه اعمال نگاه کن، روزه و نماز نوشته شده، حالا بین چطوری می بریمش هوا، یک دفعه نگاه می کند دوباره صحیفه را باز می کند هیچ چیز در آن نیست، تمام صفحات سیاه از اول تا آخر، می گویند حالا بفرما! خیال کردی این دنیا بدون حساب و کتاب است؟ سرمان را بیندازیم پایین و بزیم و بتازیم و هیچ مسأله ای و هیچ حساب گری پشت قضایا نخواهد بود. این عمل می شود عمل متشابه، این نماز می شود نماز متشابه، متشابه با چی؟ با نمازی که دیروز همین جا رسول خدا می خواند، حالا کدام حق است؟ کدام باطل است؟

آن نمازی که برای احیای رضای الهی و رسیدن به مقام قرب و تجرد بود، آن نماز دیروز بود و دیروز تمام شد و قطع شد. این نمازی که از فردا یعنی بیست و نهم صفر خوانده می شود، این نماز هم همان است، همان الله اکبر است، همان بسم الله الرحمن الرحیم است، نستعین، ضالین، اینها همان است، غلیظتر و قشنگ تر هم هست، الان نگاه کنید ببینید نمازهایی که می خوانند رفتید این کشورها و دیدید این ائمه جماعاتشان چنان شروع می کنند به قرائت، به هیچ چیز فکر نمی کنند الا اینکه چطور و لا الضالین را درست بگویند که وقتی پخش می شود از این بلندگوها، بگویند فلان امام جماعت چقدر قشنگ قرائت کرد. نه به معنایش و نه خدایش و نه به پیغمبرش و نه به جبرئیلش که نازل کرده نگاه می کنند، فقط چرخاندن و قر دادن و تئاتر بازی کردن و در حال و هوای تحسین اصوات....

متأسفانه دیده می شود ما هم کم کم به این مصیبت داریم مبتلا می شویم؛ به جای پرداختن به معنا به لفظ و به اینها داریم می پردازیم و این صحیح نیست و راه باطل است. این می شود چی؟ این می شود باطل، آن روزه زمان رسول خدا، چون این روزه به واسطه رسول خدا و به ارشاد او بوده است آن می شود حق و صحیح و مورد امضاء؛ این روزه، چون برای تثبیت ظلم است و برای تثبیت انانیت است این روزه، آن سفره ای که انداخته می شود در مسجد و آن جمعیتی که می آیند و به هم می گویند تقبل الله و تقبل الله ان شاء الله اینها چی می شود؟ اینها می شود باطل، این می شود متشابه و آن می شود حق، هر دو چیست؟ هر دو یک چیز است، هر دو امساک است، این امساک می کند و او هم امساک می کند، مسائل باطنی اش بماند بر حسب ظاهر، این امساک می کند و او هم امساک می کند ولی چی؟ آن در مسیر احیای ولایت است و احیای مکتب اهل بیت است و احیا و تثبیت مکتب امام معصوم است، می شود حق؛ این در مسیر احیای مکتب باطل است، احیای مکتب ضد ولایت است، احیای مکتب

شیطن است، احیای مکتب مقابله با اهل بیت است، می شود متشابه، می شود باطل، در حالتی که هر دو یکی است. آیه شریفه در اینجا برای ما مطلب را خوب بیان می کند.

آیه را عرض می کنیم و ان شاء الله تتمه مطالب برای جلسه بعد، به حول قوه الهی، می فرماید: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ... ﴿آل عمران، 7﴾** آیه ای که خدمت رفقا خواندیم، آن کسی است که انزل عليك الكتاب، قرآن را بر تو نازل کرده است، این قرآن دارای دو چیز است، حالا چرا در آن دو چیز است بماند، یکی آیات محکماتی دارد که بلاشک و بدون تردید است، **منه آیات محکمات هن ام الكتاب** اساس کتاب و قرآن را اینها تشکیل می دهد، یعنی آن چیزهایی که اساس قرآن است و خدشه در آن نیست و قابل تاویل نیست و قابل توجیه نیست، آنها چیست؟ اینها ام الكتاب است. چقدر بهتر است که انسان برود و قرآن را از این دفعه که می خواهیم مطالعه کنیم و قرآن بخوانیم، آن آیاتی که به نظر ما این خصوصیت را دارد همه را در کاغذ یادداشت کنیم، می شود دیگر، وقتی قرآن می خوانیم یک دفعه می بینیم این آیه، آیه ای است که رویش می شود حساب کرد، می شود به عنوان یک دستور قرار داد، فرض کنید که یک آیه، آیه ... **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿النحل، 43﴾** و **﴿الأنبیاء، 7﴾** این یکی از آیات قرآن است.

اگر در چیزی اطلاع ندارید اقدام نکنید؛ مثل گوسفند نروید جلو، بایستید. **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**، یک قاعده منطقی و عقلانی، نه تعبیدی؛ این آیه قرآن تعبیدی نیست و ارشاد به حکم عقل و واقع است. آدم جاهل کار انجام نمی دهد، وقتی که یکی می خواهد در این زمین خانه بسازد، همین طور آجر را روی آجر قرار نمی دهد برود بالا، یک تکان بخورد می ریزد زمین، می رود چکار می کند؟ مهندس می آورد، استحکام زمین چقدر است؟ میزان زلزله در این مکان به چه کیفیت است؟ نحوه ساخت در انطباق با این شرایط به چه کیفیت باید باشد؟ والا خل نیست که این همه پول بدهد و بعد هم با یک باد و یک طوفان همه چیز از بین برود و یا فرض کنید با یک زلزله روی سر زن و بچه و مردم خراب بشود. در همه چیز، وقتی انسان جاهل است، وقتی می بیند یک جاییش درد گرفت، وقتی سر و شکمش درد گرفت، بلند نمی شود برود همین طور چغندر بخورد، نمی رود همین طور کدو بخورد بگوید ان شاء الله خوب می شوم، نه، آمد و خوردی و مردی، شاید پیچش روده داشته باشی، باید زود بروی و دکتر تشخیص بدهد و در ظرف چند ساعت باید عملت کنند، اگر عمل نکنند می میری، مسأله، مسأله جدی است، **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** قاعده، قاعده منطقی است.

آن جایی که نمی دانید سرتان را نیندازید بروید جلو، وقتی که می بینید مردم دارند این کار را می کنند شما هم نگویند پس ما هم می کنی، این می شود چی؟ این می شود عین گوسفند رفتن، دیدید

گوسفند چطور می‌رود؟ هیچ کس هم از او سؤال نمی‌کند و می‌رود دیگر، یک بز می‌افتد جلو، گوسفندها هم یا علی بز بزن برو. دیگر او هر جا رفت این هم دنبالش؛ ولی آیه می‌گوید نرو تو گوسفند نیستی، تو در کله ات یونجه و علف نیست مغز خدا قرار داده است، شاید اینها همه بخواهند بمیرند و نابود شوند، آیا تو هم حسابت مثل اینهاست، نه **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**، برو دنبال اهل ذکر و آنهایی که اهل اطلاع هستند. ذکر یعنی تنبّه از ذکر می‌آید، تنبّه، کسانی که متنبّه هستند، کسانی که بصیرند، نه کسانی که عقلشان تو چشمشان است، عقلشان در احساسشان است، احساسشان به جای عقلشان کار می‌کند، ازدحام جمعیت چشم عقل آنها را می‌بندد، اشاعات و تبلیغات آنها را کر و کور می‌کند، اینها اهل ذکر نیستند، **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** خیلی خُب، بلند شو برو از اهل ذکر بپرس، آقا این قضیه چیست که اتفاق افتاده، اینکه مردم می‌گویند چیست؟ درست است یا غلط؟ او نظر خودش را می‌گوید، قبول نکن برو سراغ دومی و از دیگری بپرس، یا به او اعتماد داری همان یکی بس است، یا اگر اعتماد نداری برو سراغ دوم و سوم و چهارم و دهم، بالاخره قضیه باید برای روشن شود، روشن شد یا برو یا بنشین، ولی قبل از این اگر این کار را انجام دهی حتی اگر کارت درست باشد **فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا** روز قیامت به هوا می‌رود، چرا؟ چون از روی یقین انجام ندادی، از روی بصیرت انجام ندادی، این آیه قرآن فرض کنیم می‌شد امّهات، هن ام الکتاب، این آیات محکّمات می‌شود ام الکتاب، اصل و اساس، یا در جلسه قبل عرض کردم و در جلسه بعد موارد دیگری عرض می‌کنم، موارد زیاد است، **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**؛ هر جا که علم نداری راه نیافت، **لَا تَقْفُ** یعنی راه نیافت. **قَفَا يَقْفُوا** یعنی حرکت کردن، پی‌گیری کردن، دنبال کردن، متابعت کردن. **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** **﴿الاسراء، 36﴾** خدا به آنچه را که به تو داده سؤال می‌کند، چرا به کار نبستی؟ مگر به تو گوش ندادم چرا نرفتی هر حرفی را بشنوی؟ کر بودی که بگویی خدایا کر بودم، کر بودی؟! چشم که داشتی و احساس که داشتی. این گوش را دادم برای چه؟ برای اینکه فقط غیبت بشنوی و فقط موسیقی بشنوی و برای اینکه فقط تهمت بشنوی، برای این به تو دادم؟ یا نه، این گوش را به تو دادم تا بروی و در خدمت یک بزرگی قرار دهی و آنچه را که او گفت داخل گوشت کنی، این را برای این به تو دادم نه برای گوش دادن مزخرفات و چرت و پرت‌ها.

ان السمع والبصر والفؤاد، قلب تمام اینها خدا ازش سؤال می‌کند، من اینها را بیچاره وسیله برای راهنمایی تو قرار دادم، ببخود که در اینجا چشم و گوش و قلب و وجدان و شعور و ادراک نگذاشتم و تو را گوسفند قرار ندادم. اینهایی که برای تو قرار دادم، اینها روز قیامت باید یکی یکی حساب جواب بدهی، گوشت را و چشمت را و پایت و دستت را کجا صرف کردی، از تمام اینها حساب می‌شود. برای

چی؟ برای ارتقاء روحی و برای اصلاح مسیر، برای اصلاح مکتب و برای اصلاح روش اینها باید به کار برده شود. وقتی که می‌بینی فلان کس یک جور گفت و بعد یک جور گفت، بدان قضیه چیست؟ وقتی می‌بینی فلان کس در یک قضیه خوشحال شد و در قضیه مثل آن ناراحت شد و پرخاش کرد، بدان همه این حرف‌ها کشک است این دنبال هوا و هوس خودش می‌گردد و با حال و هوا و هوس خودش با مردم صحبت می‌کند. یک جا به وفق مراد است می‌خندد و کیف می‌کند و آفرین و آفرین و یک جا که بر وفق مراد نشد غلط کردید و بی‌خود کردید و اچه شد؟ این بدبخت‌ها که تقصیر ندارند. این قضیه‌ای که اتفاق افتاد تقصیر این نبوده، چرا آنجا بدت آمد، پس درونش هیچ خبری نیست، از کجا این را می‌فهمی؟ این گوش است به کار بیندازش، چشم است به کار بینداز، از چشم و گوش برای فواید استفاده کن، آنکه در قلب هست قضایا را در کنار هم قرار بده وقتی دلت که صاف بود و فارغ که بودی، در مقام تثبیت که نبودی و نخواستی که خودت را نشان بدهی و آن حالت را داشتی و این قضایا هم برایت پیش آمد خدا راحت را روشن می‌کند، اینجا دیگر با خداست. آن قلب خودت را که اول فارغ کردی و بعد آمدی در این موارد این آیات قرآن را سرلوحه قرار دادی.

امروز برویم تمام این را روی کاغذ بنویسیم، ولاتقف ما لیس لك به علم ان السمع... بزنیم روی دیوار چقدر خوب است، به جای این تابلوهای چرت و پرت آدم بیاید این آیات قرآن را بنویسد زیبا و در تابلوهای قشنگ و جالب که کوچک و بزرگ وقتی می‌بینند استفاده کنند. الان این تابلو را در اینجا تابلوی یا حجة بن الحسن! ببینید چقدر قشنگ است، چقدر خوب است این نحوه و این عبارات. اللهم انا نرغب اليك في دولة الكريمة تعزّ به الاسلام به به وقتی که انسان این عبارت‌ها را می‌شنود که از دهان معصوم آمده می‌خواهد جان از بدنش بیرون بیاید و روح از بدنش پرواز کند، می‌داند این چه عبارتی است؟ این عبارتی است که مرحوم آقا در نیمه شعبان در آن زمانی که آن انقلاب اسلامی را می‌خواستند به وجود بیاورند، این را تابلوی نیمه شعبان قرار دادند و بین افراد پخش کردند و برای نجف هم فرستادند، اینها از آن موقع به چه فکر می‌کردند؟

اللهم إنا نرغب إليك في دولة الكريمة تعزّ به الإسلام و اهله و تذل به النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاة إلى طاعتك و القادة إلى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدنيا و الآخرة،¹ خدایا ما تمام وجودمان مال امام زمان است، ما از خودمان چیزی نداریم ما برای خودمان چیزی نداریم، کاری هم که می‌کنیم برای او است، قدمی که برمی‌داریم برای رسیدن به او است، هدف ما برای اوست، برای او، آن وقت چقدر فرق می‌کند قضیه اگر این طور باشد، چقدر مسائل دیگه بین زمین تا آسمان فرق می‌کند، بین مغرب و مشرق

1- فقراتی از دعای افتتاح.

تفاوت می‌کند، اگر کسی هدفش امام زمان باشد نه کس دیگر. کاری که می‌کنم خدایا برای امام زمان است، روزه‌ای که می‌گیرم برای امام زمان است، جهادی که می‌کنم و اقامه عدلی که می‌کنم و امحاء ظلمی که می‌کنم برای امام زمان است و همه برای امام زمان است و امام زمان است و امام زمان است، آن وقت امام زمان کمک نمی‌کند؟ امام زمان دست روی دست می‌گذارد در آن صورت؟ نه در این وضعیتی که فعلا بنده دارم، آن وقت مدام می‌آییم و امام زمان را می‌کشیم وسط، او هم که در غیبت است و چه بگویم من که فعلا نیستم که از خودم دفاع کنم که بابا! قضیه خیلی تفاوت می‌کند و مسأله خیلی فرق می‌کند.

ولی خب حداقل ما خودمان را درست کنیم و هر که هر کاری دلش می‌خواهد بکند و هر که بین خود و خدایش تکلیف خود را آن طور که می‌داند انجام بدهد. من در این وضعیت و موقعیت و مسائل خصوصی و مسائل خانوادگی خودم و در ارتباط با محیط و اطراف خودم چه کسی را در نظر بگیرم؟ فقط امام زمان و بس که غیر از این غیر از خسارت هیچ چیز نصیب نخواهد شد، ان شاء الله امیدواریم که خداوند ما را از جمله متابعین و مطیعین و شیعیان خالص آن حضرت قرار بدهد، فرج آن حضرت را نزدیک بگرداند، ما را از منتظرین حقیقی و واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد